



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۵/۲۱

محمد محق

## ما و میراث فکری گذشتگان دنباله‌روی یا اندیشه‌ورزی

قسمت پنجم

(پاسخ به برخی ایرادهای دوستان سلفی)

### مخالفت با اهل رأی:

اهل‌حدیث به مرور زمان که دارای تشخص اجتماعی خاصی شده و جایگاه ویژه‌ای برای خود قابل‌گردیده بوند، با فقیهان و متکلمان و صاحبان تخصص‌های دیگر در افتاده و رقابت سختی را آغاز کردند، اما بیش‌ترین مخالفت آنان با جماعتی بود که اهل رأی خوانده می‌شدند، و در رأس همه‌ی آنان شخصیت کم‌نظیر تاریخ اسلام امام اعظم ابو حنیفه قرار داشت که مورد هجوم سختی از سوی بسیاری از اهل حدیث قرار گرفته بود. اختلاف با اهل‌رأی، و خصوصاً با امام ابو حنیفه، بر خلاف ادعای شماری از سلفی‌های معاصر، ناشی از تفاوت نظر جزئی نبود، بلکه زاده‌ی مخالفت آشکار با جریان عقل‌گرایی در تاریخ اسلام بود که صف‌آرایی دو جریان فکری مهم در میان مسلمانان را به نمایش می‌گذاشت. روشن است که مراد از عقل‌گرایی در اینجا عقل‌گرایی به مقیاس هزار و دو صد سال پیش از امروز است و نه عقل‌گرایی به مقیاس عصر مدرن و روزگار معاصر.

رأی در آن سیاق فرهنگی به معنای به کار بردن عقل در زمینه‌ی موضوعات دینی بود که در مقابل روایت یا اثر قرار می‌گرفت. به کسانی که اهل‌حدیث خوانده می‌شدند اهل اثر یا اهل روایت هم گفته می‌شد، و مراد از آن کسانی بودند که گمان می‌کردند تمام حقایق در روایت‌های نقل شده از گذشته خلاصه شده و باید آن‌ها را بی‌چون و چرا پذیرفت، به شرطی که روایت با ضوابط مورد نظر آنان برابر باشد و به اصطلاح روایت صحیح یا حدیث صحیح خوانده شود. از نظر آنان هر گونه چون و چرای عقلی در برابر روایت‌ها خلاف شأن دین‌داری و روحیه‌ی تبعیدی به شمار می‌رفت. این جریان، ظاهر را بر باطن ترجیح می‌داد، و به الفاظ و شکلیات تقدسی ماورائی قابل بود، و دنباله‌روی از گذشتگان را بالاترین افتخار و هویت خود می‌دانست، و روایت را بر درایت برتر می‌شمرد و نقل را بر عقل اولی می‌دانست.

به عکس این جریان، اهل رأی به دانش‌های بشری موجود در زمانه‌اش احترام می‌نهاد، از تجربه‌ی ملت‌های دیگر بهره می‌گرفت، به تاملات و یافته‌های عقلانی بها می‌داد، شرایط عینی جامعه و نیازهای واقعی مردم را جدی می‌انگاشت، در فهم شریعت اولویت را به مقاصد می‌داد و نه به وسایل، در فهم متن مقدس اولویت را به معنا می‌داد نه به لفظ، در فقه اولویت را به محتوی می‌داد نه به شکل، و در موضوعات عقیده نقل و عقل را به آشتی می‌رساند. امام ابو حنیفه در رأس این جریان قرار داشت و توانسته بود دیدگاه‌های اهل رأی را به خوبی صورتبندی، مستدل و ضابطه‌مند کند تا تبدیل به مکتب فکری اثرگذاری در تمدن اسلامی باشد.

بر اساس چنین روی‌کردی بود که او دایره‌ی تکفیر را محدود ساخت تا هیچ کس از گروه‌های مسلمان و اهل قبله در معرض تکفیر قرار نگیرد، و نیروی جامعه‌ی اسلامی صرف درگیری‌های درونی نشود. او همچنان برای شهروندان نامسلمان کشورهای اسلامی حقوق انسانیشان را بی‌کم و کاست به رسمیت شناخت و، مثلاً، بر خلاف احادیثی که می‌گفت اگر مسلمانی کافری را کشت قصاص نمی‌شود، او گفت قصاص می‌شود و باید آن مسلمان قاتل را کشت!

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

(ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، 1، 490) همچنان او بر خلاف برخی روایت‌ها که می‌گفت در جزیره العرب نباید بیش از یک دین وجود داشته باشد، برای نامسلمانان ساکن در جزیره العرب حق داد در آن سرزمین معبد خود را برپا کنند. او بود که دار الحرب را تنها جایی می‌دانست که شهروندان کشور اسلامی، به شمول شهروندان نامسلمانان، مورد آزار قرار بگیرند، و دیگر سرزمین‌های نامسلمان را از تعریف دار الحرب بیرون می‌دانست تا آسیب رساندن به آنان جایز نباشد. او بود که مبنای جهاد را دفع ظلم می‌دانست و نه دفع کفر و اختلاف عقیده. او بود که ارتداد زنان را از اسلام موجب عقوبت جانی نمی‌دانست. او بود که جرئت اندیشه‌ی آزاد را به مسلمانان داد و در مقابل کسانی که نسل‌های گذشته را مقدس می‌شمردند با جرئت گفت: "هم رجال و نحن رجال" یعنی آنان شخصیت‌هایی بودند و ما هم شخصیت‌هایی هستیم، یعنی مکلف به دنبال‌روی کورکورانه از گذشتگان نیستیم. اگر همه‌ی آرا و نظرات خاص او گردآوری شود با مجموعه‌ای ارزش‌مند از دیدگاه‌هایی پیش‌رو رو به رو خواهیم شد که کمتر نمونه‌ای برای آن در تاریخ اسلام پیدا خواهیم کرد.

با توجه به این تفاوت‌های بنیادین، تقابل میان این دو روش تقابلی ریشه‌ای و زیربنایی است، و به همان پیمانه خصومت اهل حدیث با امام ابو حنیفه، و به تبع آن با رای‌گرایان مسلمان، هم خصومتی ریشه‌ای و تاریخی و پایدار است.

به این چند نمونه توجه کنید

- سفیان بن عیینه، یکی از سران اهل حدیث، گفته است: "ولم یزل أمر الناس معتدلاً، حتی غیر ذلك أبو حنیفه بالكوفة، و عثمان البتی بالبصرة، و ربیعة بن ابي عبد الرحمان بالمدينة، فنظرنا، فوجدناهم من أبناء سبایا الأمم" (تاریخ بغداد، 13، 413) یعنی: "کار مردم {از نظر دینی} برابر بود تا این‌که آن را ابو حنیفه در کوفه، عثمان بتی در بصره، و ربیعة بن ابي عبد الرحمن در مدینه دگرگون کردند، و ما که نگاه کردیم دیدیم که آنان از فرزندان اسیران امت‌های دیگر بوده‌اند." منظور سفیان این است که اجداد این عده عرب و مسلمان نبوده‌اند و همان انگیزه باعث شده است تا نوادگان آنان دین مسلمانان را دگرگون کنند!

- همین سفیان در جایی دیگر گفته است: "ما رأیت أجراً علی الله من ابي حنیفه، كان یضرب الأمثال لحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم، فیرده.. بلغه أني أروي أن "البيعان بالخيار، ما لم یفترقا" فجعل یقول: أرأیت إن كانا فی سفینة؟ أرأیت إن كانا فی السجن؟ أرأیت إن كانا فی سفر، کیف یفترقان؟" یعنی: گستاخ‌تر از ابو حنیفه در برابر خداوند ندیدم، که در برابر حدیث پیامبر خدا، که درود و سلام خدا بر او باد، مثال می‌آورد و آن را رد می‌کرد. به او رسیده بود که من این حدیث را روایت می‌کنم: "دو نفری که خرید و فروش می‌کنند حق به هم زدن معامله‌ی خود را دارند تا زمانی که از یکدیگر جدا نشده باشند" و او {ابو حنیفه} در جواب گفته بود اگر هر دو نفر در یک کشتی بودند چه؟ اگر هر دو در یک زندان بودند چه؟ اگر هر دو در سفر با هم بودند چه؟ در این صورت‌ها چگونه از هم جدا می‌شوند؟"

- قال ابن هانی: سئل، أحمد بن حنبل، عن ابي حنیفه، یروی عنه؟ قال: لا، قیل: فأبو یوسف؟ قال: كأنه أمثلهم، ثم قال: کل من وضع الکتب فلا یعجبني، ویجرد الحدیث. (مسائل ابن هانی (2369) ابن هانی گفته است از احمد بن حنبل پرسیده شد که آیا روایت کردن حدیث از ابو حنیفه درست است؟ گفت نه! گفته شد از ابو یوسف چه؟ گفت او احتمالاً درست‌ترین فرد در آن گروه است. سپس گفت اما هر کس که کتاب درست کرده باشد خوشایند من نیست... و باید تنها حدیث روایت شود.

- و یقول أحمد بن حنبل، رحمة الله علیه: من دل علی صاحب رأی، فقد أعان علی هدم الإسلام. "یعنی: احمد بن حنبل گفته است: هر کس که مردم را به سوی کسی از اهل رأی رهنمایی کند در حقیقت بر منهدم ساختن اسلام یاری رسانده است! (المقصد الأرشد، 114)

- وقال أبو الحسن المیمونی: سمعت أبا عبد الله، أحمد بن حنبل، وسئل عن أصحاب الرأي یکتب عنهم الحدیث؟ فقال أبو عبد الله: قال عبد الرحمان بن مهدی: إذا وضع الرجل کتاباً من هذه الکتب، کتب الرأي، أری أن لا یکتب عنه الحدیث، ولا غیره. (تهذیب الکمال، 17، 437) یعنی: "أبو الحسن میمونی گفته است از ابا عبد الله احمد بن حنبل شنیدم، آن گاه که از او در باره‌ی اهل رأی پرسیده شد که آیا از آنان حدیث روایت و نوشته شود؟ ابو عبد الله گفت که عبد الرحمن بن مهدی گفته است: اگر کسی کتابی از این کتاب‌ها، کتاب‌های اهل رأی، درست کرد، نه حدیث از او روایت و نوشته شود و نه چیزی دیگر

- وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل: حدثني أبو الفضل، حدثني أسود بن سالم، قال: إذا جاء الأثر القينا رأي أبي حنیفه

و أصحابه في الحش، ثم قال لي أسود: عليك بالأثر فالزمه، أدركت أهل العلم بكرهون رأي أبي حنيفة، ويعيبونه. (السنة، 390). عبد الله فرزند احمد بن حنبل گفته است: ابو الفضل به من روایت کرد که اسود بن سالم گفته است: هنگامی که روایت رسید ما رأی ابو حنیفه و یاران او را به مستراح می‌اندازیم. سپس اسود گفت به روایت بچسب و آن را محکم بگیر، من اهل علم را دیدم که رأی ابو حنیفه را ناپسند شمرده و عیب می‌دانستند

-قال عبد الله بن أحمد بن حنبل: سألت أبي، عن الرجل يكون ببلد، لا يجد فيه إلا صاحب حديث، لا يعرف صحيحه من سقميه، وأصحاب رأي، فتنزّل به النازلة، من يسأل؟ فقال أبي: يسأل صاحب الحديث، ولا يسأل صاحب الرأي، ضعيف الحديث أقوى من رأي أبي حنيفة" (المحلى، 1، 68) یعنی: عبد الله بن احمد حنبل گفته است که از پدرم پرسیدم اگر کسی به شهری بود که در آن به کسی از اهل حدیث که توانایی تفکیک روایت صحیح و ضعیف را داشته باشد دسترسی نداشت، و او گرفتار حادثه‌ای شد، از چه کسی حکم آن را بپرسد؟ پدرم گفت که از اهل حدیث بپرسد نه از اهل رأی! حدیث ضعیف هم از سخن ابو حنیفه قوی‌تر است!

-وقال محمد بن مسلمة المدني، وقيل له ما بال رأي أبي حنيفة دخل هذه الأمصار كلها ولم يدخل المدينة؟ قال: لأن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: "على كل نقب من أنقابها ملك يمنع الدجال من دخولها"، وهذا من كلام الدجالين، فمن ثم لم يدخلها، والله أعلم. (خطيب بغدادی، تاریخ بغداد، 13، 396) یعنی به محمد بن مسلمة مدینی گفتند که چرا رأی ابو حنیفه [یعنی دیدگاه‌های فقهی او] به تمام این شهرها راه یافته است به جز مدینه؟ او گفت به این جهت که پیامبر خدا، که درود و سلام خدا بر او باد، گفته است: بر هر ورودی مدینه فرشته‌ای است که مانع داخل شدن دجال به آن می‌شود، و سخن او (ابو حنیفه) از نوع سخن دجال‌هاست و از این جهت نتوانسته است به مدینه داخل شود. این روایت‌ها گوشه‌های اندک از دیدگاه‌های بدبینانه‌ی شماری از بزرگان اهل حدیث را در برابر امام ابوحنیفه و اهلبرای نشان می‌دهند.

شماری از اهل علم مانند مصطفی سباعی و کسانی دیگر کوشش کرده‌اند که این موضع‌گیری‌های تند را ناشی از حسادت اهل علم در حق یکدیگر بدانند، که فراوان در تاریخ اتفاق افتاده است، نه موضوعی فراتر از آن. او سخنی از ابن عباس را به نقل از ابن عبد البر آورده است که: "استمعوا علم العلماء ولا تصدقوا بعضهم على بعض فالذی نفسی بیده لهم أشد تغابرا من التیوس فی زروبها" یعنی: به سخنان علما گوش فرا دهید اما سخنان شان را در حق یکدیگرشان باور نکنید زیرا سوگند به خداوند که حسادت آنان در حق یکدیگر بدتر از گوسفندان نر در خوابگاه‌های شان است. او همچنان نقل کرده است که امام ابو حنیفه در باره‌ی رفتار قاضی کوفه، عبد الرحمن ابن ابی لیلی، در حق خود شکایت داشت و می‌گفت: "إن ابن ابی لیلی لیستحل منی ما لا أستحل من حیوان" یعنی: ابن ابی لیلی در حق من کارهایی را روا می‌شمارد که من در حق حیوانی روا نمی‌دارم. (السنة و مکانتها فی التشریح الاسلامی، 1، 407)

اگر چه نظر شیخ سباعی تا حدی درست است و نمی‌توان انکار کرد که حسادت میان اهل علم یکی از عوامل عمده‌ی تشویش افکار بوده است، به ویژه برای کسانی که اختلافات فکری را بریده از عوامل انسانی و تاریخی در نظر گرفته و آن را تنها به ابعاد نظری قضیه تقلیل می‌دهند. اما به نظر نمی‌رسد که حسادت تنها عامل یا مهم‌ترین عامل مخالفت با امام ابو حنیفه بوده باشد، زیرا اگر چنین می‌بود باید با دیگر مجتهدان و فقهای آن زمان نیز چنین مخالفتی صورت می‌گرفت، حال آن که خصومت اهل حدیث با امام ابو حنیفه خصومتی بی‌مانند است، و این را می‌توان به اشکال مختلف مشاهده کرد.

یکی از نشانه‌های خصومت اهل حدیث با امام ابو حنیفه این بود که آنان در مقابل راه یافتن نام وی به کتاب‌های حدیث مقاومت می‌کردند و احادیثی را که در سند آن امام ابو حنیفه می‌بود مردود می‌شمرند. آنان اجازه ندادند که حتی یک حدیث هم که ابو حنیفه در میان روایانش باشد به هیچ یکی از شش کتاب مشهور صحاح سته راه پیدا کند، اما هزاران راوی دیگر را که در حلقه‌های اهل حدیث اشتراک کرده بودند و با سلیقه‌ی آنان هم‌نواپی داشتند موثق دانسته و روایات‌شان را پذیرفتند، روایانی که یک صدم علم امام ابو حنیفه را نداشتند. دوستان سلفی تا کنون توضیح قناعت‌بخشی ن داده‌اند که چرا در تمام کتاب‌های شش‌گانه‌ی حدیث یک روایت که امام ابو حنیفه شامل آن باشد وجود ندارد، در حالی که او مرجع بخشی مهمی از مسلمانان در عصر خود بود و دانش او به اطراف و اکناف جهان اسلام رسیده بود.

عده‌ای از آنان گفته‌اند که ابو حنیفه حدیث چندانی یاد نداشته و آشنایی‌اش با آن اندک بوده است. از یحیی بن معین نقل شده است: "ایش کان عند ابی حنیفة من الحدیث حتی تسأل عنه؟" یعنی در نزد ابو حنیفه حدیث به کجا بود که آن را جستجو کنی؟ از ابن حنبل هم روایت شده است که در حق امام ابو حنیفه گفته است: "لیس له رأی و لا حدیث" یعنی او نه نظری فقهی داشته و نه دسترسی به حدیث. از ابن المدینی نقل کرده‌اند که گفته است: "انه روی خمسين حدیثا أخطأ فیها" یعنی ابو حنیفه کلاً پنجاه حدیث روایت کرده که آن‌ها را هم با خطا روایت کرده است. (تاریخ بغداد، 444)

اما کسانی که این موضوع را به دور از تعصب بررسی کرده‌اند می‌دانند که این ادعایی سست و بی‌پایه است. شماری

از محققین اهل حدیث اعتراف کرده‌اند که امام ابو حنیفه آشنایی وافری با حدیث داشته است، از جمله حافظ ذهبی او را در شمار حافظان حدیث آورده و گفته است: "إن الإمام أبا حنیفة طلب الحدیث و أكثر منه" (سیر أعلام النبلاء، 6، 396) یعنی امام ابو حنیفه در پی علم حدیث رفت و آن را فراوان آموخت. حتی گفته می‌شود که او از چهار هزار محدث زمانه‌ی خود حدیث آموخته بود. (تذکره الحفاظ، 1، 168) شاگردان امام ابو حنیفه احادیثی را که از او شنیده بودند در کتاب‌های مستقل جمع کرده‌اند، و برخی دیگر از محدثین پی‌رو او نیز احادیث روایت شده‌ی او را از کتاب‌ها و منابع مختلف گردآوری کرده‌اند، و مجموع این‌ها پانزده کتاب مُسند شده است. همه‌ی این‌ها را قاضی القضاة أبو المؤید خوارزمی در کتاب بزرگی به نام جامع المسانید جمع‌آوری کرده و در مقدمه‌ی آن گفته است: "در شام {سوریه امروز} از برخی جاهلان که منزلت امام ابو حنیفه را نمی‌دانستند سخنانی شنیدیم که او را کسر شأن می‌کردند، و می‌گفتند که آشنایی اندکی با حدیث داشته است، و آنان به مُسند شافعی و به مؤطای مالک استدلال می‌کردند، و ادعا داشتند که ابو حنیفه مُسندی نداشته و از وی جز احادیث انگشت‌شماری روایت نشده است. پس این مرا بر سر غیرت دینی آورد و تصمیم گرفتم که در این کتاب پانزده کتاب مُسند (روایت شده از امام ابو حنیفه) را یکجا کنم، شامل احادیثی که سرامدان علمای حدیث گرد آورده‌اند." کتاب‌های مُسندی که به امام ابو حنیفه می‌رسد بیش‌تر از پانزده کتاب یاد شده است و افزون بر آن‌ها دلایل فراوان دیگری نیز وجود دارد که امام ابو حنیفه تسلط بلندی بر علم حدیث و آشنایی وسیعی با احادیث داشته است.

پس چرا شماری از بزرگان اهل حدیث تصمیم گرفته بودند که نه تنها هیچ حدیثی از امام ابو حنیفه روایت نکنند، بلکه عزم خود را جزم کرده بودند که حتی از بردن نام او نیز تا حد امکان اجتناب کنند. یکی از بارزترین نمونه‌های این عناد با وی، موضع آشکار امام بخاری است که در کتاب خود بیش‌تر از بیست بار عبارت کنایه‌آمیز "بعض الناس" یعنی برخی از مردم را برای اشاره به امام ابو حنیفه و آن‌هم در مقام ردّ نظرات او به کار برده است. محدث بزرگ حنفی جمال الدین زیلعی گفته است: "والبخاری کثیر التبع لما یرد علی أبی حنیفة من السنة ثم یرعّض بذکره فیقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا و کذا و قال بعض الناس کذا و کذا یشیر ببعض الناس الیه و یشنع لمخالفة الحدیث علیه" (نصب الرایة، 1، 355) یعنی: "و بخاری فراوان در جستجوی آن روایت‌هایی است که با آن‌ها دیدگاه‌های ابو حنیفه را مردود شمارد، او از وی به کنایه نام می‌برد، پس می‌گوید که پیامبر خدا (ص) چنین و چنان گفته است و برخی از مردم چنین و چنان گفته‌اند.. اشاره‌اش با عبارت "برخی از مردم" به او {ابو حنیفه} است به هدف تشنیع و نکوهش او {گویا} به علت مخالفت حدیث با دیدگاه او." در باره‌ی علت به کار بردن تعبیر "برخی از مردم" و اجتناب قطعی بخاری از هر گونه ذکر نام امام ابو حنیفه، تفسیرهای مختلفی وارد شده است. یکی آن است که او وی را مبتدع می‌دانسته و طبق نظر برخی از اهل‌حدیث نباید نام اهل بدعت را حتی در مقام رد و نقد هم برد، به ویژه تفاوت دیدگاه امام ابو حنیفه در تعریف ایمان که با کل دیدگاه جریان اهل حدیث در این زمینه مخالف بود. البته برخی از حنفیان متأخر که کم و بیش تحت تاثیر اهل حدیث بوده‌اند، مانند احمد علی سهارنفوری و شاه انور شاه کشمیری کوشش کرده‌اند که برای این کار بخاری تأویلات دیگری جستجو کنند. (نگاه کنید به: کشف الالتباس عما آورده الامام البخاری علی بعض الناس) شماری دیگر مانند شمس الحق عظیم آبادی این تأویلات را مردود شمرده اند. (نگاه کنید به: رفع الالتباس عن بعض الناس) اما موضوع چنان‌که محدثی بزرگ مانند زیلعی توضیح داده بسیار آشکار است، زیرا این موضع‌گیری مخصوص بخاری نیست، برخی از استادان او نیز موضع مشابهی در برابر امام ابو حنیفه داشتند. از یکی از آنان به نام حمیدی روایت شده است که: "والله لأن أغزو هؤلاء الذین یردون حدیث رسول الله أحب الی من أن أغزو عدتهم من الأتراک" یعنی: "به خدا سوگند جهاد کردن در مقابل کسانی را که حدیث پیامبر را نمی‌پذیرند بر جهاد کردن در مقابل کافران تُرک به همین تعداد برتر می‌دانم." مواردی شبیه این از ایوب سختیانی، نعیم بن حماد و شماری دیگر نیز روایت شده است. یکی دیگر از بزرگان اهل حدیث به نام ابن ابی شیبیه، یک بخش مهم کتابش را "کتاب الرد علی ابي حنیفة" عنوان داده که ده‌ها صفحه است و در آن به رد نظرات امام ابو حنیفه و به آوردن روایت‌هایی در مخالفت با فتاوی او پرداخته است. (مصنف ابن ابی شیبیه، 277-325) این در حالی است که هیچ مجتهد و فقیه دیگری نیست که در ردّ نظرات او چنین جدیتی به خرج داده باشد. اساساً اهل حدیث با هیچ فقیه و مجتهد دیگری به این پیمانانه خصومت نشان ندادند.

بگذریم از این که اغلب اهل حدیث از نظر فقاقت و دانش‌های غیر حدیثی در سطح بسیار پایینی قرار داشتند، و جز بخاری و چند تن انگشت شمار، اکثریت وسیع‌شان جز نقل روایت‌ها هیچ هنری نداشتند. حتی امام طبری کسی مانند امام احمد حنبل را تنها محدث می‌دانست و نه فقیه، یعنی فاقد آن سطح علمیت که توان اجتهاد را داشته باشد، و به خاطر این دیدگاهش مورد آزار حنابله قرار گرفت و پیروان اهل حدیث به خانه‌اش حمله کردند. یکی از دلایل این‌که ابن حنبل مجتهدی از طراز ابو حنیفه نبوده است تناقض‌های فراوان در آرای اجتهادی اوست، به علت آن‌که در برخی زمینه‌ها چندین روایت متضاد رسیده و او نیز با دیدن هر روایت بر اساس آن فتوا داده است. این ویژگی را ابن القیم حُسنی برای ابن حنبل دانسته که گویا مذهب او کاملاً مطابق با سنت پیامبر است، و گفته است اگر در یک زمینه دو روایت آمده باشد امام احمد هم دو فتوا داده است، در حالی که این امر نشانه‌ی ضعف قدرت اجتهادی اوست که نمی‌توانسته است بر اساس قواعد و ضوابط فقهی تشخیص بدهد که کدام نظر درست‌تر است و کدام روایت را ترجیح

دهد و در نتیجه فتوای متناقض می‌داده است. در قرون بعدی که مذهب حنفی جایگاهی استوار در جهان اسلام پیدا کرد و اکثریت مسلمانان به جایگاه امام ابو حنیفه پی بردند و لقب امام اعظم را تنها برارنده‌ی مقام او دانسته و به منزلت بی‌بدیل فقهی او باور یافتند، پیروان اهل حدیث ناچار شدند از شدت هجوم خود بر او بکاهند. حتی شماری از آنان، مانند ابن تیمیه، کوشش کردند که با ترسیم چهره‌ای سلفی از او، روایتی دیگر از دیدگاه‌ها و حتی از شخصیت او عرضه کنند که با مذاق اهل حدیث برابر باشد. با این‌همه، مخالفت اکثریت اهل حدیث و سلفی‌ها با امام ابو حنیفه یک موضوع تاریخی گذرا نیست که سپری شده و به تاریخ پیوسته باشد. این موضوع تا عصر حاضر ادامه داشته و بسیاری از بزرگان این طایفه هنوز مخالفت با امام ابو حنیفه را بخشی از مواضع اصولی و منهج فکری خود می‌دانند. در زمانه‌ی ما کسانی در سطح شیخ ناصر الدین البانی و مقبل بن هادی الوادعی و امثال آنان همچنان تجربی و او را ادامه داده‌اند. شیخ مقبل، از بزرگان سلفیت معاصر، کتابی چهار صد صفحه‌ای نوشته است تا مقام امام ابو حنیفه را در علم حدیث پایین نشان داده و او را از نظر محدثین شخصیتی مجروح و مطعون معرفی کند. (نگاه کنید به: نشر الصحیفه فی ذکر الصحیح من أقوال أئمة الجرح و التعديل فی ابی حنیفة) خلاصه‌ی همه‌ی مناقشات یاد شده این است که علی‌رغم زحمات قابل قدر محدثان، ایرادهای مهمی نیز بر کلیت منهج/متود آنان وجود داشته، و بی‌طرفی بسیاری از آنان در تصحیح و توثیق روایت‌ها و احادیث زیر سوال رفته و در معرض تردیدهای جدی قرار دارد، و نمی‌توان کار آنان را بی‌عیب و به دور از هر گونه نقص دانست و روایاتی را که آنان به عنوان احادیث صحیح شناخته‌اند، بدون هیچ بحث و مناقشه‌ای به عنوان احادیث صحیح قبول کرد. به همان جهت احادیثی که در این کتاب‌ها جمع‌آوری شده‌اند، به شمول صحیح بخاری و صحیح مسلم، به استثنای شمار اندکی که متواتر خوانده می‌شوند، قطعی الثبوت نیستند، بلکه ظنی الثبوت‌اند، و اگر کسی برخی از آن‌ها را رد کرد به این اعتبار رد نمی‌کند که سخن پیامبر اسلام است، بلکه به این اعتبار رد می‌کند که "حدیث" بودن آن‌ها به شکل قطعی ثابت نیست. به عبارتی، صحیح خواندن حدیثی از نظر اهل حدیث کافی نیست تا بتوان آن را از نظر دیگران هم حدیث صحیح خواند و به صورت قطعی سخن پیامبر اسلام دانست، بلکه باید با قراین درون‌متنی و برون‌متنی دیگری به سنجش هر روایت پرداخت، و بر آن اساس نتیجه گرفت که احتمال درستی نسبت آن به پیامبر اکرم تا چه حد پیم است.

ادامه دارد.